معنای عبارت با وجود قید «علمه»؛ نفی علم حصولی از خداوند

خُب، اگر «علمه» نباشد چه معنایی می‌دهد و اگر باشد چه معنایی می‌دهد؟ اگر باشد، احتمالاتی که در ذهنم آمده بود را عرض می‌کنم. «لم یغب عن علمه شیء»؛ از علم خداوند هیچ چیزی غایب نیست. «فیَعلم» یا «فیُعلم»؟ ظاهر «یغب» این است که «یَعلم» بخوانیم. چون صحبت در این است که از او غایب نیست. «فیَعلم بحیثیة»، یعنی «لایَعلم». متفرع بر منفی است که نفی می‌آید و این را هم برمی‌دارد. چیزی که متفرع بر یک منفی است، چون نفی بر سر منفی درآمده است، بر سر متفرع هم در می‌آید. می‌گویید: سر زید چادر نیست پس زن باشد. یعنی پس زن هم نیست. زن بودن، متفرع بر منفی است که چادر سرش بودن نفی شده است. لازمه‌ی چادر سرش بودن، زن بودن است. شما می‌گویید چادر سرش نیست، پس زن باشد. این «لا» بر سر منفی هم در می‌آید، چون متفرع بر منفی است.

بنابراین «فیَعلم بحیثة» یعنی «لایعلم اللّه الاشیاء بحیثیة». «بحیث» یعنی علم خدای متعال محیط بر همه‌ی حیثیات شیء است. نه این‌که «یعلم الشیء من حیث دون حیث». «لم یغب عن علمه شیء»؛ هیچ چیزی از علم او مخفی نیست که «فیَعلم بحیثیة». به اشیاء علم پیدا کند از حیثی دون حیثی. علم او مطلق است. این اول است.

اما مرحوم آسید هاشم اول فرموده‌اند: ««فیَعلم» علی صیغة المعلوم و المستتر فیه یرجع الی اللّه تعالی و مفعوله محذوف. ای لم یغب عن علمه شیء فیَعلمه بحیثیة دون حیثیة. بل أحاط بکل شیء علماً احاطة تامة. او المعنی لم یخرج عن علمه شیء حتی یَعلم ذلک الشیء بصورته التی هی حیثیة من حیثیات»؛ می‌خواهند بگویند یعنی علم خداوند، علم حصولی نیست. «لم یغب عن علمه شیء»؛ ما به چیزی علم داریم اما خود آن چیز و معلوم بالعرض از ما غایب است. فقط یک صورتی از آن شیء در ذهن و نفس ما می‌آید. به عبارت دیگر معلوم بالعرض داریم و معلوم بالذات. اما نه، خدای متعال، «لم یغب عن علمه شیء»؛ خود شیء در علم او حاضر است. علم او علم حضوری است. «فیَعلم بحیثیة»؛ یعنی یَعلم الشیء بصورته العلمیه.

بعد فرمودند: «فی البحار لم یغب عن شیء فیَعلم بحیثیة. یحتمل أن یکون علی صیغة المجهول کالفعلین قبله»، اگر به این صورت باشد «فیُعلم». «کالفعلین قبله» خیلی خوب است. یعنی در عبارت حضرت علیه السلام که دارند خطبه می‌خوانند قبل از این، همه‌ی فعل‌ها مجهول بود. یک دفعه اصلاً ریختش عوض می‌شود. «یُدرک، یوصَف» حال «یَعلم». روال کلام به هم می‌خورد و لذا شاهد این است که در اینجا «یُعلم» بوده است و کلمه‌ی «علمه» نبوده است. این توجیهی در اینجا است.

حال اگر کلمه‌ی «علمه» نباشد، چطور معنا می‌شود؟

شاگرد: با وجود «علمه»، «یُعلم» نمی‌شود؟

استاد: «لم یغب عن علمه شیء فیُعلم بحیثیة». همین بود که گفتم می‌رفتم و برمی‌گشتم. هم می‌خواستم در سیاق عبارت یک دفعه از مجهول به معلوم نروم، از طرفی هم می‌خواستم درستش کنم. این بود که گفتم ذهن من گیر کرده بود. الآن در ذهن من خیلی چیز واضحی نیست. دیدی که مرحوم آسید هاشم «یَعلم» خواندند. «یُعلم» را هم وقتی نسخه‌ی بحارالانوار را آوردند، گفتند. روی نسخه‌ی بحارالانوار خیلی روشن است؛ «یُعلم». سیاق عبارت محفوظ است و مطلب هم واضح است. فقط باید بگویی یعنی چه خدایی که غیب الغیوب است و مطلق الغیب است، چطور «لم یغب عن شیء»؟ چطور نزد همه چیز حاضر است؟ خُب، کسانی که با سایر روایات مانوس باشند، معنای مبهمی ندارد. شواهد متعددی دارد. «فیُعلم بحیثیة» چقدر عالی است! الآن شواهدی از نهج‌البلاغه عرض می‌کنم.

علی أیّ‌حال، اگر وجهی به ذهن شما می‌آید، بفرمایید. من می‌خواستم تا ممکن است «یُعلم» را با کلمه‌ی «علمه» درست کنم، اما نشد. یعنی بتوانیم بخوانیم «لم یغب عن علمه شیء فیُعلم». او عالم است، آن وقت بگویی «فیُعلم»؟! باید یک جوری شروع به توجیه کردن کنیم و چیزهایی را اضافه کنیم. ذهن من همینطور مردد مانده تا اینکه عبارت بحارالانوار را دیدم. دیدم بحث که صاف بود! گفتم من قبلاً چه خوانده بودم که مطلب رفت و برگشت داشت؟؛ آمدم دیدم کلمه‌ی «علمه» را زیاد دارد. علی أیّ‌حال اگر هر کدام به ذهنتان آمد، بفرمایید.

شاگرد: وقتی هیچ چیزی از علم او غایب نیست، پس همان شیء را هم «بحیثیة» نمی‌داند؛ به همه‌ی وجوهش می‌داند.

استاد: پس می‌داند، نه اینکه دانسته شود. آن شیء دانسته شود ای خدا دانسته شود؟ خدا عالم هست، خُب، چرا «یُعلم» بگویی؟

شاگرد: دیگر اسناد به فاعل ندارد. یعنی آن شیء دانسته شود.

استاد: اگر فاعل ذکر نشده بود بله، ولی «علمه» ذکر شده است. از علم خدای متعال چیزی غایب نیست، پس دانسته شود؟! پس بدان او را. وقتی فاعل ذکر شده است، در مقدمه چیزی بگویی و در متفرع آن مجهول باشد! چون عالم الآن موجود است و الآن داریم می‌گوییم. در قبلی‌ها چه کسی نائب فاعل بود؟ خدای متعال. اما در اینجا نایب فاعل چه می‌شود؟ شیء نایب فاعل می‌شود. «فیُعلم». به خلافی که وقتی «علمه» را برداشتیم، نایب فاعل «یُعلم»، باز خدای متعال می‌شود که الآن توضیحش را عرض می‌کنم. «فیُعلم اللّه بحیثیة». این دیگر خیلی صاف است. «یُدرک اللّه و یوصف و یُعلم». این عبارت صاف است. اما اگر بگویی «لم یغب عن علم اللّه شیء فیُعلم الشیء»؟! قبلی‌هایش که همه «یُدرک اللّه» بود. چطور شد یک دفعه نایب فاعل سراغ «شیء» رفت؟! آن هم با وجود «علمه». مثلاً بگویی: «زید این چیز را می‌خورد و آن شیء خورده شده است». به‌نحوی‌که تفرع نیاز دارد و این دو جمله به هم مربوط است. قید حیثیت اضافی داشته باشد.

علی أیّ‌حال اگر وجهی باشد که در ذهن شریف شما سر رسید توضیح بیشترش را بفرمایید.

بازبینی #1
ایجاد شده 22 ژوئیه 2024 15:14:32 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 ژوئیه 2024 15:55:44 توسط ... .